ادله قائلین به عدم جواز

✍ دلیل اول: اجماع شیعه

۱. مرحوم سید مجاهد در تقریر این مطلب هم خود ادعای اجماع می‌کند و هم از معالم ادعای اجماع را نقل می‌کند و هم می‌نویسد که مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام اجماع را «عن بعض» نقل کرده است.[۱]

ایشان همچنین شهرت عظیمه را نیز در این بحث مؤید می‌داند.

۲. البته توجه شود که مرحوم شهید اول در ذکری (چنانکه در عبارت مفاتیح الاصول خواندیم) قول به عدم جواز را «ظاهر العلما» می‌داند ولی می‌نویسد: «و جوّزه بعضهم».

و محقق ثانی در کتاب جعفریه و محقق اردبیلی در مجمع الفائده نیز عدم جواز تقلید ابتدایی را قول اکثر برمی‌شمارد که به این معنی است که در مقابل اکثر گروه دیگر هم موجود هستند.

۳. مرحوم خویی در وجود و حجّیت این اجماع خدشه می‌کند و می‌نویسد:

«و فیه: أن الإجماع المدعی علی تقدیر تحققه لیس إجماعاً تعبدیاً قابلاً لاستکشاف قول المعصوم (علیه السّلام) به، کما إذا وصل إلیهم الحکم یداً بید عنهم (علیهم السّلام) لاحتمال أن یستندوا فی ذلک إلی أصالة الاشتغال أو إلی ظهور الأدلة فی اشتراط الحیاة فی من یجوز تقلیده أو غیر ذلک من الوجوه، و معه لا یمکن الاعتماد علی إجماعهم، لوضوح أن الاتفاق بما هو کذلک مما لا اعتبار به، و إنما نعتبره إذا استکشف به قول المعصوم (علیه السّلام).»[۲]

ماحصل فرمایش ایشان آن است که اجماع مذکور محتمل المدرکیه است (چه مدرک را اصالة الاشتغال بدانیم و چه مدرک را ظهور ادله اجتهادی بدانیم)

۴. مرحوم فاضل در مقام پاسخ به سخن مرحوم خویی می‌نویسد:

«والجواب عن هذا الإیراد: أ نّه وإن کان احتمال الاستناد إلی الدلیل، أو الأصل مانعاً عن ثبوت وصف الحجّیة للإجماع، إلّاأ نّه لا مجال لهذا الاحتمال فی المقام، خصوصاً بعد استقرار رأی المخالفین، واستمرار عملهم علی تقلید المیّت، والرجوع إلی أشخاص معیّنین من الأموات، ففی الحقیقة یکون هذا من خصائص الشیعة وامتیازات الإمامیّة.»[۳]

۵. ایشان همچنین بر مرحوم خویی خرده می‌گیرد که مرحوم خویی علیرغم اینکه در ابتدای بحث در اجماع خدشه کرده است ولی در جای دیگر این بحث را از ضروریات مذهب شیعه می‌داند:

---

[۱]. مفاتیح الاصول، ص۶۱۹

[۲]. التنقیح، ج۱، ص۸۰

[۳]. تفصیل الشریعة، ج۱، ص۱۹۶

«والعجب من هذا المورد: أنّه كيف يناقش فی تحقّق الإجماع واستكشاف رأی المعصوم عليه السلام، مع تصريحه فيما يأتی من كلامه ؛ بأنّ ضرورة مذهب الشيعة تقتضی عدم الأخذ بفتوی المجتهد الميّت ولو فيما إذا كان أعلم؛ فإنّه كيف تجتمع دعوی الضرورة والبداهة مع المناقشة فی دعوی الإجماع.»[1]

ما می‌گوییم:

۱. به نظر می‌رسد اشکال اول مرحوم فاضل بر کلام مرحوم خویی تمام نیست، چرا که اینکه اهل سنت تقلید از میت می‌کرده‌اند، نمی‌تواند مانع احتمال مدرکی بودن اجماع (چه این مدرک اصالة الاشتغال باشد و چه ظهور ادله اجتهادی) شود.

۲. همچنین اشکال دوم مرحوم فاضل هم کامل نیست چرا که سخن مرحوم خویی آن است که: «چون تقلید اعلم واجب است و در میان فقهای شیعه هم یک نفر اعلم است، اگر تقلید از میت جایز باشد لاجرم باید از همان یک نفر تقلید کنند. در حالیکه این مطلب خلاف ضرورت مذهب است»[2]

و روشن است که این ادعای ضرورت در کلام مرحوم خویی، با آنچه مرحوم فاضل مطرح می‌کند فرق بسیار دارد. چرا که مرحوم خویی می‌فرماید: «بالضرورة تقلید از یک نفر واجب نیست» و نه آنکه بگوید «بالضرورة تقلید از میت جایز نیست» توجه شود اینکه چیزی لازمه یک ضرورت عقلی باشد، دلیل نمی‌شود که آن چیز هم خود دارای بداهت عقلی باشد.

۳. اما مطابق با آنچه ما درباره حجیت اجماع مطرح کردیم و گفتیم حجیت اجماع از باب حدس قطعی حجت است، می‌توان گفت، کثرت معتدّ به فقها فضلاً عن اجماعهم می‌تواند حجت قابل قبول باشد (و مدرکی بودن فضلاً عن احتمال المدرکیّة، ضرری به این حجت نمی زند)

اللهم الا ان یقال:

اولاً: عدم ذکر چنین مطلبی در کلمات فقهای صدر اوّل و مخالفت برخی از بزرگان، مانع از چنین حدسی می‌شود.

و ثانیاً: اجماع دلیل لبّی است و باید به قدر متیقن آن اخذ کرد که همان صورتی است که بین میت و حی فاصله زمانی طولانی باشد.

اضف الی ذلک آنکه:

---

[1] . همان

[2] . التنقیح، ج۱، ص۸۳

اولاً: اگر چنین اجماعی حجت باشد، صرفاً دلیلی در مقابل سایر ادله است و در صورتی که ادله‌ای هم بر جواز تقلید قائم شود، این دلیل با آنها معارض است.

و ثانیاً: ممکن است بتوان گفت تأکید فقها بر این مسئله صرفاً از این جهت بوده است که آن را از امتیازات شیعه در مقابل اهل سنت دانسته‌اند، در حالیکه می‌توان گفت آنچه امتیاز مذهب شیعه است «جواز به معنی الاعم تقلید از حی» است و لازم نیست برای مخالفت با اهل سنت، حکم به «حرمت تقلید از میت» داده شود.

✍ دلیل دوم: اصل عدم

مرحوم سید مجاهد می‌نویسد:

«أن الأصل عدم جواز التقلید و العمل بغیر العلم للعمومات الدّالة علیه من الکتاب و السّنة خرج منه تقلید المجتهد الحی و لا دلیل علی خروج تقلید المجتهد المیّت فیبقی مندرجا تحتها فلا یجوز»[1]

ما می گوییم:

۱. روشن است که این دلیل، در صورتی قابل استفاده است که ادله اجتهادی دیگری در میان نباشد.

۲. این مطلب مورد اشاره شیخ انصاری هم واقع شده است:

«و یدل علی المنع ... أصالة عدم الحجیة لعدم شمول ما دل علی جواز التقلید و الرجوع إلی العلماء لما نحن فیه»[2]

۳. همچنین مرحوم آخوند هم با اشاره به این اصل می‌نویسد که تقلید ابتدایی از میت جایز نیست:

«و المختار ما هو المعروف بین الأصحاب للشک فی جواز تقلید المیت و الأصل عدم جوازه و لا مخرج عن هذا الأصل إلا ما استدل به المجوز علی الجواز من وجوه ضعیفة.»[3]

۴. توجه شود که ادله مجوزه تقلید میت، باید ادله‌ای باشد که حجیت عقلایی را برای عامی ثابت کند. چرا که بحث از شرایط مرجع قابل تقلید نمی‌باشد.

✍ دلیل سوم: ظهور ادله لفظی جواز تقلید در تقلید از حی

❋۱. ادله لفظی جواز تقلید، چند دلیل می‌باشد. مستدلین در اینجا به آیه سؤال، آیه انذار و روایت امام عسکری (ع) توجه دارند و گویا سایر موارد را هم همانند همین ادله به حساب می‌آورند.

❋۲. مرحوم آخوند درباره آیات معتقد است که آیات اصلاً دارای اطلاق نیست تا هم شامل مرجع حیّ شود و هم شامل مرجع میت باشد، بلکه در مقام تشریع اصل تقلید است:

---

[1] . مفاتیح الاصول، ص۶۲۰

[2] . مجموعه رسائل فقهیة و اصولیة، ص۵۹

[3] . کفایة الاصول، ص۴۷۷

«و فیه ... منع إطلاقها ... و إنما هو مسوق لبیان أصل تشریعه کما لا یخفی»[1]

❋۳. مرحوم سید مجاهد شمول آیه بر مرجع حیّ را می پذیرد و می‌نویسد:

« أنه تعالی أوجب عند عدم العلم السؤال من أهل الذّکر لقوله تعالی فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون و من المعلوم أن المیّت لا یکون محلاّ للسؤال فلا یجوز الاعتماد علی قوله»[2]

❋۴. مرحوم خویی نیز در این باره می‌نویسد:

«أن الأدلة الدالة علی حجیة فتوی الفقیه ظاهرة الدلالة علی اعتبار الحیاة فی جواز الرجوع إلیه لظهور قوله عزّ من قائل وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ . فی إرادة إنذار المنذر الحی، إذ لا معنی لانذار المیت بوجه. و أمّا صحة حمل المنذر علی الکتاب أو النبی (صلّی اللّه علیه و آله و سلم) فإنما هی بلحاظ أنهما إنما ینذران بأحکام اللّه سبحانه و هو حی، و لما ورد «من أن الکتاب حی و أنه یجری مجری الشمس و القمر» ، و کذا قوله فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ لو تمت دلالته علی حجیة فتوی الفقیه، و ذلک لأن المیت لا یطلق علیه أهل الذکر بالفعل. و قوله: «أما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه» إذ المیت غیر متّصف بشیء مما ذکر فی الحدیث، فإن لفظة «کان» ظاهرة فی الاتصاف بالأوصاف المذکورة بالفعل، لا الاتصاف بها فی الأزمنة السابقة. و أمّا الأخبار الآمرة بالرجوع إلی أشخاص معیّنین، فقد تقدم أن ظهورها فی إرادة الحی مما لا خدشة فیه، لأن المیت لا معنی للإرجاع إلیه.»[3]

توضیح:

۱. آیه نفر می‌فرماید، از کسانی تقلید کنید که بعد از اینکه به شهرشان بازگشت کردند، انذار کنند. و روشن است که میت انذار نمی‌کند [و همانطور که به میت نمی‌توان «فقیه» گفت، نمی‌توان او را «منذر» هم نامید.[4]]

۲. ان قلت: کتاب و سنت را اصطلاحاً منذر می‌گویند، در حالیکه حیات ظاهری ندارند. پس میت هم می‌تواند منذر بوده باشد.

۳. قلت: منذر بودن کتاب و سنت به لحاظ آن است که آنها متضمن احکام الهی هستند که آن احکام حیات دارند.

۴. اهل ذکر در آیه «فسألوا اهل الذکر» هم بر میت صدق نمی‌کند. [مخصوصاً با توجه به اینکه فرض آیه در جایی است که از مردم خواسته که سؤال کنند و روشن است که سؤال از میت امکان ندارد[5]]

---

[1] . همان، ص۴۷۹

[2] . همان

[3] . التنقیح، ج۱، ص۸۱

[4] . ن ک: تفصیل الشریعة، ج۱، ص۱۹۷

[5] . همان

۵. روایت «اما من کان ...»، فقیهی را می‌گوید که بالفعل صائن باشد

۶. ان قلت: «کان» یعنی فقیهی که صائن بوده است و این با مرگ هم قابل تطبیق است.

۷. قلت: «کان» به معنای فعلیت اتصاف است و نه به معنای اتصاف در زمان سابق.

۸. روایاتی هم که به اشخاص خاص ارجاع می‌دهد، ظهورشان در صورتی است که آنها حیات دارند [و حکم اصطیاد شده از این روایات، بیش از جواز رجوع به مجتهد حیّ را ثابت نمی‌کند]